

جنایت محکوم؛ بلوچستان، بیم‌ها و امیدها

میزگردی با حضور آقایان سید محمود حسینی، پیر محمد ملازهی، جواد رحیم‌پور، محمدرضا کربلایی و لطف‌الله میثمی

منطقه پیرمحمد ملازهی، جوادر رحیم‌پور و محمدرضا کربلایی تشکر می‌کنم.

پیرمحمد ملازهی: در این که شما حسن نیت دارید تردیدی نیست، اما واقعیت این است که در حال حاضر حسن نیت تنها در جامعه ما پاسخ نمی‌دهد. موضوعاتی در منطقه می‌گذرد که تمام آن مربوط به یک سو نیست. مادر منطقه بسادو گرایش افراطی رویه‌رو هستیم و آن دو گرایش کار را برای این حسن نیت شما دشوار می‌کند. متأسفانه ساختار قدرت ایران در حال حاضر به گونه‌ای است که گروهی چندان به دنبال این امور نیستند و آن را یا باور ندارند و یا جلدی نمی‌گیرند. پس ما هر حرفی بزنیم از هر دو سو مضموم می‌شویم که ما از طرف مقابل جانبداری می‌کنیم. آنچه مسلم است سرنوشت قوم بلوچ و سرنوشت حکومت ایران با هم گره خورده و آنها به هیچ طریقی نمی‌توانند یکدیگر را دفع کنند، از این رو در حال حاضر هزینه‌های زیادی به هر دو طرف وارد شده است. در صورت حاکم شدن افراطی‌گری این خشنونت است که سرنوشت آینده منطقه - و شاید کل کشور را رقم می‌زند. به گمان من اگر از دیدی واقع‌بینانه به جریان‌ها بنگریم و جهت‌گیری خاصی نداشته باشیم واقعیت این است که جریانی که به نام عبدالملک ریگی و جندالله به وجود آمد، در مراحل اولیه قابل کنترل بود و این گونه نیست که همه بلوچ‌ها پشتیبان این جریان در منطقه باشند، اما تلقی بعضی‌ها در حکومت این است که همه در پشت پرده با این گروه هستند، چه روحانی، چه دانشگاهی یا معلم، کشاورز و...

وقتی این برداشت به صورت کلیشه‌ای و در ذهن انسان‌ها تثبیت شده باشد، دیگر مانعی نمی‌توانیم کاری کنیم. در این سو با یک فرد عادی و معمولی

بود. دادستان ویژه روحانیت همچنین هشدار داد کسانی که دستشان به تریبون‌های رسمی بویژه نماز جمعه که مظهر وحدت است می‌رسد، نباید در موضع‌گیری خود مانند محاربان عمل کنند و ابزاری جهت ایجاد اختلاف و شکاف بین امت اسلامی شوند. به این ترتیب وجهی دیگر از پیچیدگی و دشواری تعاملات سیاسی و اجتماعی و امنیتی منطقه بلوچستان در منظر عام چهره نمایاند و روحانیت اهل سنت که طی ۳۰ سال گذشته با حفظ روحیه اعتدال و میانه‌روی موفق به انزوای افراطی‌ها و تروریست‌ها در میان جامعه اهل سنت شده و همواره در برابر خواست محاربان مبنی بر فاصله گرفتن از نظام مقاومت کرده است، این چنین مخاطب مطالب پیش گفته قرار گرفت.

از پیش می‌دانم مطالبی که در این میزگرد مطرح می‌شود به دلیل دلسوزی اعضای این میزگرد و شناخت نسبتاً کاملی که از منطقه دارند مورد توجه طراحان راهبردی و مردم کشورمان بویژه مردم سیستان و بلوچستان قرار خواهد گرفت. من از سوی خوانندگان چشم‌انداز ایران از حضور آقایان مهندس سید محمود حسینی (استاد سابق سیستان و بلوچستان در دوره اصلاحات) و پژوهشگران

ملازهی: آنچه مسلم است سرنوشت قوم بلوچ و سرنوشت حکومت ایران با هم گره خورده و آنها به هیچ طریقی نمی‌توانند یکدیگر را دفع کنند، از این رو در حال حاضر هزینه‌های زیادی به هر دو طرف وارد شده است

لطف‌الله میثمی: نشر به چشم‌انداز ایران تاکنون ۳ ویژه‌نامه در مورد کردستان منتشر کرده که با استقبال فراوانی رویه‌رو شده است. برخی از نیروهای نظامی امنیتی معتقدند تنها راه حل مسئله کردستان، نظامی‌گری است و برخی از گروه‌های کرد نیز تنها راه برخورد با آنها را نظامی می‌دانند. ما به دنبال یافتن راه گفت‌وگویی در این میان هستیم تا هزینه‌های اجتماعی را کاهش داده و یا به صفر برسانیم. خوانندگان نشر به همواره از ما می‌خواهند در مورد اقوام دیگر چون ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، آذری‌ها، لرها و عرب‌زبان‌های خوزستان ویژه‌نامه منتشر کنیم. حسالت از آنجا که اتفاق حاد در بلوچستان رخ داده و جنایت محکومی در «پیشین» بلوچستان پیش آمده، نیاز به بررسی بیشتری در این زمینه دیده شد و بر آن شدیم تا میزگردی را به این مناسبت تشکیل دهیم.

آنچه ضرورت این میزگرد را بیشتر می‌کند مسائلی است که از چندی پیش مطرح شد از جمله این که در همین ایام دادستان تهران از بازداشت سه نفر از مدیران مدارس اهل سنت توسط دادگاه ویژه روحانیت خبر داد. (۱) و پس از آن دادستان ویژه روحانیت نیز در دیدار جمعی از علمای اهل سنت زاهدان طرح ساماندهی حوزه‌های علمیه اهل سنت (۲) را به معنای دخالت در امور اهل سنت ندانست و به نفوذ افراد افراطی در بعضی از مدارس اهل سنت و شرکت در اقدامات تروریستی اشاره کرد. پیش از این مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی با عنوان «اساسنامه شورای برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت کشور» به دلیل آنچه دخالت در مسائل اعتقادی و مذهبی و تعلیم و تربیت اقلیت اهل سنت و لذا برخلاف قانون اساسی دانسته شده بود مورد اعتراض اهل سنت قرار گرفته

بر خورده می شود که گویی یک چریک مسلح و کار گذشته‌ای را گرفته‌اند که سال‌ها در کوه زندگی می کرده است. از آن سو هم هر انسانی که پاسدار یا شیعه مذهب و... است، آن جریان او را به صورت خصمی می بیند که باید با آن برخورد کرده، بنابراین در این فضا حرکت در میانه و تلاش برای رساندن آنها به هم بر اساس منافع ملی، کار بسیار دشواری است و خطراتی جدی دارد. جریانی که در منطقه «پیشین» بلوچستان رخ داد (بر اساس اطلاعات واقعی که در منطقه وجود دارد) (۳) این بود که بر نامه‌ای را سپاه طراحی کرده تا نظام سرداری بلوچستان را بازسازی کند، یعنی تلقی این بوده که این نظام در زمان شاه پاسخ داده و سرداران و خوانین بلوچ، واسطه‌های میان دولت و مردم بودند و از این واسطه بودن، امنیت تعریف می شده است. در سپاه پاسداران هم فکری به وجود آمده که به دنبال احیای نظام سرداری است و می خواهد پول، امکانات و سلاح را به سرداران بدهد تا آنها را در حفظ امنیت و قدرت شریک کند. (۴) در واقع به نظر من، از نظر سردارهای بلوچ این کار می تواند پوششی برای کسانی بشود که در کار مواد مخدر هستند. به نظر می رسد شاید اینها بخواهند استفاده ابزاری از آنها بکنند و آنها هم همین کار را با آنها می کنند. بنابراین از نظر من اصل تفکر، کارشناسی نیست. من معتقد نمی توانم نظام سرداری را احیا کرد؛ چند دلیل برای این نظر وجود دارد: سرداران گذشته، انسان‌های استخوان داری بودند که در جاهایی به واقع می ایستادند. در دورانی که ماجرای شیراز و قشقایی ها رخ داد (۴۲-۱۳۴۱)، شاه، خزیمه علم را به زاهدان فرستاد تا برای مبارزه با قشقایی ها نیرو جمع کند، چون ساواک و علم در آنجا اختلاف‌هایی با هم داشتند، از این رو طرح با شکست روبه رو شد. علم در جلسه استانداری عصبانی شد و به سردار مهرالله خان ریگی گفت شما بلوچ‌ها در خونتان پیشاب است و میهن پرست نیستید. او گفت حرف شما درست است ولی دست کم پیشاب خون ما ایرانی است و مانند شما انگلیسی نیست.

لطف الله میثمی: طرح استفاده از سران طوایف و عشایر تنها در بلوچستان شکست خورده یا در پاکستان و افغانستان هم این گونه است؟
پیرمحمد ملازهی: در پاکستان هم ترک برداشته است. در بلوچستان ایران تمام شده و در پاکستان هنوز می تواند نفس‌های آخر خود را بکشد، زیرا ساختار قدرت در پاکستان طایفه‌ای است. پس از انقلاب اسلامی، کسانی که به صورت خاندانی سردار بودند یا در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفتند و رفتند، مانند ملاداد سردار زهی در آن

زمان هم خط فکری عده‌ای این بود که سرداران را سرکار باید آورد و به آنها سلاح و امکانات داد تا امنیت منطقه حفظ شود. همان زمان کسانی بودند که باور داشتند این کار خطرناک و اشتباه است و ثابت هم شد. نخستین کسی که با سلاح دولتی کشته شد مرحوم مهندس نیکبخت، مؤسس جهادسازندگی در سیستان و بلوچستان بود، اهل اصفهان بود که انسان بسیار خوبی بود. او در دانشگاه سیستان و بلوچستان بود و من از نزدیک او را می شناختم.

لطف الله میثمی: پس به نظر شما انقلاب اسلامی در تضعیف نظام سرداری نقش داشت و قدرت اصلی در بلوچستان به دست مولوی‌ها افتاد؟
پیرمحمد ملازهی: بله، من اندکی پیش از انقلاب در زاهدان بودم. یک هفته پیش از این که دکتر شاپور بختیار تلاش داشت سرداران را جمع کند و به آنها پول و امکانات بدهد تا در مقابل انقلاب قرار بگیرند، مادر منزل مولوی عبدالعزیز نشسته بودیم. داماد مهرالله خان به نام ولی محمد که فوت کرده - آمد و مراد بد. او نمی خواست جلوی ما حرفی بزند. کمی که نشست متوجه شد بحث ما طولانی است، پس به نوعی به یکی از نزدیکان مولوی عبدالعزیز اطلاع داد حرف محرمانه‌ای دارد و می خواهد با مولوی عبدالعزیز صحبت کند. من با مولوی تماس داشتم و هر دو در یاد هم کاری داشتیم. مولوی عبدالعزیز به ما گفت شما چند دقیقه‌ای در اتاق دیگری بنشینید. حدود یک ربع طول کشید و بعد ما را صدا زد. مولوی عبدالعزیز فرد بسیار صریح و رک بود و آن چنان رازدار هم نبود. مولوی عبدالعزیز گفت شاپور بختیار مقداری پول به آنها داده و می خواهد از من استفاده کند تا سرداران را جمع کنم. من پیرمرد با این ریش سفید

ملازهی: واقعیت این است که جریانی که به نام عبدالمالک ریگی و جندالله به وجود آمد، در مراحل اولیه قابل کنترل بود و این گونه نیست که همه بلوچ‌ها پشتیبان این جریان در منطقه باشند، اما تلقی بعضی‌ها در حکومت این است که همه در پشت پرده با این گروه هستند، چه روحانی، چه دانشگاهی یا معلم، کشاورز و...

از یک سو در شورای پنهانی انقلاب هستیم و حالا انتظار دارم از سوی دیگر برای بختیار فعالیت کنیم! من پس از آن جلسه مهرالله خان را دیدم. از او پرسیدم شما که فرد پخته‌ای هستید برای چه در این جریان‌ها شرکت دارید؟ او گفت من به آنها گفته‌ام مشکل شما تهران است و اصلاً در زاهدان مشکل ندارید. اگر به دنبال راه حل مشکل خود هستید باید آن را در تهران جست و جو کنید. در نهایت طرح بختیار شکست خورد. اما در ذهنیت کسانی که بعداً انقلاب کردند این بود که سرداران با بختیار بودند. در نتیجه زمانی که انقلاب پیروز شد، احساسات ضد سرمایه داری و ضد خان وجود داشت. افرادی مانند حاج کریم بخش سعیدی تلاش کردند تا به حکومت نزدیک شوند. او سپهرم، فرمانده ژاندارمری را به نیروهای انقلاب تحویل داد. تلاش اولیه سرداران در دو قالب به وجود آمد: نخست تلاش برای نزدیکی با حکومت از طریق حاج کریم بخش سعیدی که ارتباطاتی هم با حکومت داشت. تلاش دوم فاصله گرفتن از این وضعیت بود. حتی این بحث هم شده بود که فضا مناسب است و می توان پاسگاه‌ها را خلع سلاح کرد. از سویی برخورد مسئولان آن دوره انقلاب اسلامی هم حذفی بود و سران اصلی سرداران بلوچ به پاکستان فرار کردند. افزون بر بحث نزدیکی سرداران با رژیم شاه، بحث‌های مبارزه با خوانین و فتوادل‌ها هم مطرح بوده است. فضای اول انقلاب، این بود که چون نظام سرداری با شاه بوده پس باید یک نظام جایگزین آورد. نیروی جایگزین را به نوعی در مولوی‌ها می دیدند. آنها گمان می کردند تحصیلکرده‌ها یا چپ هستند و مجاهدین خلقی و چریک و... پس به طور کلی دور تحصیلکرده‌ها را خط کشیدند. دو یا سه روز پس از انقلاب نشستی در استانداری بود که شخص آیت الله خامنه‌ای هم در آنجا حضور داشتند. بحث‌های متفاوتی در آنجا مطرح شد. کسانی که از سوی حکومت از تهران آمده بودند به واقع معتقد بودند که تحصیلکرده‌ها ما را کیست هستند و خوانین، ضد انقلاب، از این رو نیروی سومی که آنها روی آن حساب کردند روحانیت بود. البته روحانیت را هم دسته‌بندی کرده بودند. روحانیتی که مانند مولوی عبدالعزیز تا حدی انتقاد داشت مد نظر نبود، روحانیتی مدنظر بود که به نوعی رقابت با او داشت. در ایرانشهر مولوی محمد گل حسن زهی را در نظر گرفتند که به سران نظام هم نزدیک بود و در زاهدان یار محمد ریگی بود. البته او اصلاً سیاسی نبود و شخصی مهربان هم بود. برداشت من این است که

در نهایت مجموعه حاکمیت به این رسیده بود که روی بلوچ‌ها نمی‌تواند حساب کند، پس از جناح دیگری در این استان بهره بردند که همان سرداران و سیستمی‌های شیعه‌مذهب بودند. بر اساس این تفکر، بلوچ و اهل سنت به تدریج از ساختار حذف شدند و کاملاً تضاد منافع یافتند. پیش از این بین بلوچ و سیستمی و بین شیعه و سنی در استان اختلاف نبود. من شاهد بودم که مرحوم مولوی عبدالعزیز پشت سر مرحوم آیت‌الله کفعمی نماز خواند و آیت‌الله کفعمی پشت سر مولوی عبدالعزیز نماز می‌خواند. حتی اگر تصور شود که برای ظاهر و ابراز وحدت هم شده‌ای کار را می‌کردند.

لطف‌الله میثمی: در مبانی فقاہت مرحوم امام، وحدت اصل بود. مرحوم آیت‌الله صافی، رئیس حوزه علمیه اصفهان از نزدیکان ما بود می‌گفت در مکه به فتوای امام پشت سر علمای وهابی اقتدا می‌کردم و اعاده هم نمی‌کردم.

سید محمود حسینی: در فقه شیعه به این تقیه از موضع خوف نمی‌گویند، بلکه تقیه مدارایی می‌گویند.

پیرمحمد ملازهی: به هر حال به این شکل زندگی مسالمت آمیز طلمه خورد. علت آن هم تنها مربوط به محیط آنجا نبود و بیشتر هم از تهران هدایت شده بود. وقتی شما در استانی که بیش از ۷۰ درصد جمعیت آن اهل سنت است، تمام امکانات استان را در اختیار ۲۰ درصد شیعه‌مذهب سیستمی گذاشتید، آن ۷۰ درصد از خود واکنش منفی نشان می‌دهد. در نهایت هم دیده می‌شود در پاکستان، افغانستان، هند و آسیای مرکزی جریان مذهبی اهل سنت ضد شیعه شکل گرفته است. ترکش اینها به ما هم می‌رسد. سازمان القاعده را ۹ گروه به وجود آوردند، که هر یک از یک کشور بودند: بنگلادشی، مالزیایی، اندونزیایی، الجزایری، ترک، مصری، ایرانی و عربستانی.

لطف‌الله میثمی: ایرانی هم بود؟
پیرمحمد ملازهی: بله، خلیفه محمد که نفر دوم سازمان القاعده است از منطقه «سرباز» در ایران است. در فضای ابتدای انقلاب، روحانیت استان نمی‌توانست آن گونه که نظام اسلامی پیش‌بینی می‌کرد به طور ۱۰۰ درصد در خدمت نظام باشد، چرا که آنها هم ملاحظاتی و دیدگاه‌های خود را داشتند. یک بار مولوی مصباح‌الدین به تهران آمد و بعد گفت دیگر تهران نمی‌آیم و وسایلش را هم از زاهدان جمع کرد و به سرباز رفت و هیچ‌گاه حاضر به همکاری نشد. هنگامی که روحانیت با آن وضعیت کنار گذاشته شد و تحصیلکرده‌ها و سرداران هم آن گونه شدند، دیگر کدام مرجع بود

ملازهی: از آن سو هم هر انسانی که پاسدار یا شیعه مذهب و... است، آن جریان او را به صورت خصمی می‌بیند که باید با آن برخورد کرد، بنابراین در این فضا حرکت در میانه و تلاش برای رساندن آنها به هم بر اساس منافع ملی، کار بسیار دشواری است و خطراتی جدی دارد

که مردم بتوانند از آن حرف شنوی داشته باشند؟ آن هم در منطقه‌ای که مسائل بسیاری وجود دارد.

حالا دوباره برای حل مشکلات به دنبال بازسازی یک گروه مرجع رفته‌اند و اتفاقاً گروهی را انتخاب کرده‌اند که تضعیف شده و اکنون ضعیف‌ترین هستند، یعنی سرداران دیگر آن جایگاه را که بتوانند مردم را به حرف شنوی دعوت کنند ندارند. این گروه به دو دلیل نمی‌توانند امنیت منطقه را حفظ کنند:

۱- خود آنها از نظر اقتصادی مشکل دارند. وقتی عبدالمالک ریگی تصمیم می‌گیرد در جایی عملیات انجام دهد مطمئن باشید در جایی این عملیات را انجام می‌دهد که با قوم ریگی برخورد نداشته باشد و اگر قرار است سرداری به وسیله چندالله! کشته شود، به نظر من آخرین سردار از قوم ریگی است که کشته خواهد شد، یعنی آن علقه‌های قومی با تمام پیچیدگی‌هایی که در نظام بسته عشیره‌ای است را باید در نظر داشته باشید.

۲- به نظر من اساساً سرداران می‌دانند که دولت از آنها استفاده ابزاری می‌کند. ممکن است در نسل پیشین از این موضوع آگاهی نداشتند، زیرا نه با کامیو تر آشنا بودند و نه اخبار به آنها می‌رسید. سردار مهرالله خان واقعاً معتقد بود که اگر نظام سلطنتی ایران به هم بخورد، مملکت تجزیه خواهد شد. تجربه تاریخی آنها این را نشان می‌داد، از این رو تارو از آخو را انقلابی هم‌راه‌نشد، البته بارزیم هم هم‌راه نبود، اما تارو از آخر معتقد بود که شاه اگر چه فرد ضعیف و دیکتاتوری است، اما دست کم می‌تواند مانع تجزیه مملکت شود، ولی اگر نظام دیگری جایگزین شود، معلوم نیست چه پیش خواهد آمد. او بر اساس این باور حرکت می‌کرد و از دنیا هم هیچ اطلاعی نداشت، اما شیر احمد امروز این گونه نیست. اطرافیان و خانواده او تحصیل کرده‌اند و با اینترنت سروکار دارند و در نتیجه او هم اطلاعات دارد. پس وقتی در ذهنیت او این گونه

است که نظام از او استفاده ابزاری می‌کند، پیش خود می‌گوید پس چرا ما استفاده ابزاری از نظام نکنیم و می‌توانیم برای کارهای خود هم پوشش داشته باشیم. اگر بتوان این دو نگاه را اصلاح کرد شاید بتوان کاری انجام داد.

از سوی قشر روشنفکر و دانشگاهی در حال رشد است. در یک روستای دور افتاده بلوچستان هم دانشگاه آزاد شعبه دارد. پس قشر دانشگاهی روستا رشدی در حال به وجود آمدن است، اما این قشر دانشگاهی متمم به پیروی از قوم گرای (ناسیونالیسم) چپ بلوچ است. پس نمی‌توان با این اتهام آنها را جذب کرد، یعنی اگر از پیش آنها را متمم کنیم که شما قوم گسرا و بلوچ و چپ هستید، دیگر نمی‌توانید با آنها کار کنید، زیرا آنها می‌گویند ما با یک سیستمی، تهرانی و یا کرمانی تفاوت نداریم، ما در یک دانشگاه و پشت یک میز درس خواندیم، ولی هنگام استخدام چون آنها شیعه و تهرانی، کرمانی و سیستمی هستند می‌توانند استخدام شوند، اما چون ما بلوچ هستیم نمی‌توانیم، پس ما حاضر به همکاری با شما نیستیم. در حال حاضر در سه بخش در بلوچستان تبعیض جدی وجود دارد؛ در مذهب تبعیض است، برای نمونه در منطقه سرباز برای شیعه‌ها حسینی ساخته شده. در کنار آن حسینی، مسجد اهل سنت قرار دارد که وقتی باران آمده و خراب شده حتی به آن اجازه بازسازی هم نمی‌دهند. در میان مردم احساس تبعیض مذهبی در بلوچستان بسیار قوی است. از سوی تبعیض اقتصادی هم وجود دارد. شما این تبعیض را در تک‌تک خانواده‌های آنجا شاهدید. در جایی مانند زاهدان و سراوان، کسانی که فارس و شیعه‌مذهب هستند، وضع اقتصادی بهتری دارند، این غیر از بلوچی است که در کار خلاف و قاچاق است. ولی بلوچی که قصد دارد زندگی عادی داشته باشد، نمی‌تواند. من به روستایی در خاش رفته بودم. واقعاً زندگی دو خانواده را در آنجا مقایسه می‌کردم؛ یک خانواده یزدی با یک خانواده بلوچ، که هر دو کشاورزی می‌کردند، اما وضعیت خانواده یزدی بهتر بود. از نظر بلوچ شاید آن احساس تبعیض برای این است که وقتی آن یزدی به یک اداره می‌رود زبانش را می‌فهمند و کارش را زودتر راه می‌اندازند. سیستم به گونه‌ای عمل کرده که تقریباً می‌توان گفت در نظام اداری، اهل سنت کمتر سهم‌رادر و اهل سنتی که فارس هم است شامل این امر شده است. حال من روی آگاهانه و ناآگاهانه بودن آن بحث نمی‌کنم.

سید محمود حسینی: در حقیقت این ناشی از احساس نابرابری در سه عنصر «قدرت»، «ثروت»

و «منزلت» است، بویژه در بُعد منزلت. اگر کسی گمان کند که آداب و سنن، مذهب مورد علاقه اش و شخصیتش زیر سؤال می رود مشکل منزلتی می یابد، از این رو تصور من این است که بیشترین مشکل در آن منطقه احساس تبعیض منزلتی است. به عبارت دیگر مهمترین شکاف اجتماعی که در منطقه وجود دارد، شکاف قومی-مذهبی است که این دو بر هم سوار شده اند.

پیرو محمد ملازهی: آنچه در حال حاضر در مورد آن صحبت می کنیم این است که گروه تحصیل کرده در حال رشد است و به هر میزان که رشد کند، اگر احساس تبعیض آن بر طرف نشود، شرایط بدتر خواهد شد. پس از قشر سرداران، قشر سوم روحانیت است. روحانیت اهل سنت گلايه مند است، بویژه پس از اعدام آن دونفر در شاه جمال ایرانشهر. البته ممکن است در ظاهر نمود نداشته باشد، ولی من معتقدم اگر یک راه حل آشتی میان نظام و روحانیت بلوچ پیدا نشود، در آینده شاهد مشکلات بسیار پیچیده ای خواهیم بود و در واقع اشتباهی که در ابتدای انقلاب رخ داد و همان اشتباه پیامدهای خود را نشان می دهد، تکرار خواهد شد. فرض را بر این بگیریم که در صورت هویت قومی بلوچ بودن، تنها ۸ میلیون جمعیت بلوچ منطقه در ایران، پاکستان و... از آنها حمایت می کردند، اما وقتی روی هویت مذهبی آنها دست گذاشته شده، با کل اهل سنت دنیا مشکل ایجاد شده است.

اگر اطلاعاتی که در ایران وجود دارد و می گوید پشت جریان جندالله، القاعده است درست باشد هزینه بسیار بالایی خواهد داشت، در حالی که گروه قوم گرا اصلاً اعتقادی به درافتادن با نظام ایران نداشت و حتی باور ذهنی آن این بود که تجزیه به نفع آنها هم نیست. بلوچ ها معتقدند که با ایران پیوندی تاریخی دارند و بر اساس این پیوند حق و حقوق خود را می خواهند. اتفاقی که افتاد این بود که آن طبقه و قشر اجتماعی تحصیل کرده در حال حاضر رو به رشد است، در حالی که پیش از انقلاب حتی به صیدنفر هم نمی رسیدند. نادیده گرفتن این قشر بسیار خطرناک است. در حال حاضر در تعداد کسانی که در نماز جمعه مسجد مکی زاهدان شرکت می کنند نسل جوان بسیار بیشتر است، در حالی که پیش از انقلاب این گونه نبود. پیش از انقلاب نسل جوان چون انتظار آتش نسبت به مذهب از روحانیت بر آورده نمی شد فاصله داشت، ولی در حال حاضر حقوق خود را می خواهد. همین قشر تحصیل کرده بارو حانی بحث می کند و در نهایت به درک متقابلی می رسند. حال

تأثیر گذارترین قشر اجتماعی را کنار گذاشته اند و به دنبال قشر رو به زوال رفته اند. نظام سرداری -خانی از نظر تاریخی رو به زوال است. قشر دیگری که می تواند مؤثر باشد، روحانیت است. در مرکزیت قدرت در ایران یک تلقی نادرست وجود دارد که بارو حانیت استان نمی توان کار را پیش برد. اگر آن جوان تحصیل کرده چپ مارکسیست یا قوم گرا باشد، آن قشر روحانی، وهابی است و خطرناک تر است، در نتیجه تنها کسانی باقی می ماندند که بر اساس فرصت طلبی همکاری می کنند که آنها هم جایگاهی در جامعه ندارند. پس اگر نظام در این باره می خواهد کاری انجام دهد باید به سیاست های خود نظری دوباره بیفکند. البته بخشی از جریانی که در بلوچستان عمل می کنند بدون تردید از خارج سرچشمه می گیرد.

سید محمود حسینی: پیش از این باید دسته بندی روی مسائل داشت که من نام آن را رهبری درونی مردم می گذارم. قشر نخبه ای در مردم هستند که واسطه با حکومت قرار می گیرند. در بلوچستان که هنوز هم روابط طایفه ای و سنتی برقرار است، معمولاً وجود چنین رهبری اجتناب ناپذیر است. این در قالب های مختلف تجلی می یابد. خلاصاً این رهبری هم مسئله ساز است. تاکنون همه حکومت ها، چه در قالب حاکمیت مرکزی و چه حکومت محلی از طریق قشر واسطه تلاش داشتند با مردم ارتباط برقرار کنند، اگر چه در هر مقطعی یکی از این نخبگان برجسته تر می شدند. در یک دسته بندی کلی اقشار روحانی و مذهبی و همچنین سرداران، معتمدان و تحصیل کرده ها از اقشار مطرح هستند. در دوره اصلاحات، نهادهای مدنی، شوراها و احزاب ملی به صورت نو بنیاد و نو پدید شکل گرفت و توسعه پیدا کرد. این بخش به عنوان رکن چهارم سعی کردند نقش هایی را در منطقه و در هدایت مردم ایفا کنند که در آغاز راه هستند. فعالیت سیاسی در منطقه بلوچستان به صورت ابتدایی انجام گرفته و سابقه طولانی ندارد. نخستین قشری که در گردونه

ملازهی: مولوی عبدالعزیز گفت شاپور بختیار مقداری پول به آنها داده و می خواهد از من استفاده کند تا سرداران را جمع کنم. من پیرمرد با این ریش سفید از یک سو در شورای پنهانی انقلاب هستم و حالا انتظار دارند از سوی دیگر برای بختیار فعالیت کنم!

قدرت نقشی ایفا کردند سرداران بلوچ بودند که به آنها در زمان پهلوی بها داده شد. در دوره قاجار و پیش از آن آنها به صورت محلی، منطقه را اداره می کردند و درگیری هایی هم با یکدیگر داشتند. رضا شاه سعی کرد با تمرکز که ایجاد می کند و استقرار جایگاه های اداری ارتباط با حکومت را مستقیم کند و با واسطه نباشد، اما در کنار آن با توجه به هزینه های ایجاد شده، در دوره رضا شاه هم به سرداران و خوانین بها داده می شد و برای تأمین امنیت از آنها استفاده می شد. در این زمینه مثال های زیادی وجود دارد که بخشی از نیروهای بلوچ را به ژاندارمری آوردند و در رده های درجه دار و حتی افسر استخدام کردند. بخش دیگری را هم به عنوان جوانمرد وارد ژاندارمری کردند. از همان دوره رضا شاه، خوانین و سرداران به نوعی در درون نظام حکومتی قرار داشتند و در اداره امور بویژه در زمینه امنیت به حکومت کمک می کردند و البته به تدریج جایگاهی بالاتر از تأمین امنیت هم پیدا کردند. دوره محمدرضا شاه افزون بر این که ارتباطات سنتی حفظ شد به تحصیل کردگان هم بها داده شد که البته آنها تعداد کمی را داشتند. پس از انقلاب نخستین استاندار سیستان و بلوچستان یک بلوچ بود که دکترای ریاضی داشت. پیش از انقلاب هم رابطه حکومت با خوانین و نخبگان مردم و سرداران بیشتر در قالب ترتیبات امنیتی بوده در دیگر ابعاد. شاید آنها به همین راضی بودند که شخصی مانند اسدالله علم به آنها بها می داد. او هر گاه احساس می کرد حکومت باید نقش او را بهتر درک کند ماجرای مسیری بین چابهار و ایرانشهر راه می انداخت و ناامنی ایجاد می کرد و بعد هم خودش مسئله را حل می کرد. حسین فردوست در خاطر آتش به این اشاره می کند. من اسناد کامل مربوط به آن دوره که علم پیشنهاد خواباندن ماجرای فارس را داد دیده ام. علم گفت من ۴۰۰۰ چریک بلوچ می آورم و مسئله را حل می کنم. او آموزش ها را هم در زاهدان شروع کرد، ولی بین استاندار و رئیس ساواک درگیری بود و بخشی از حکومت نمی خواست این اتفاق بیفتد. آن بخش از حکومت که مخالف این کار بود را تیمسار ضرغامی، رئیس ساواک منطقه نمایندگی می کرد و استاندار هم سعی داشت دستورات علم را اجرا کند. آنها با هم درگیر بودند و در نهایت هم از مولوی عبدالعزیز استفاده شد و او فتواداد که این کار برادر کشی است. سپس در شورای امنیت کشور بحث و اعلام شد که اگر قوم دیگری مانند بلوچ ها را به منطقه فارس ببریم، حس قومی قشقای ها تهییج می شود و تا آخر می ایستند و مقاومت می کنند، اما اگر ارتش و ژاندارمری به

آنجا بیایند، مقاومت کمتر است و زود ترمی توانیم مسئله را حل کنیم. پس علم در آن جریان نتوانست حاکم شود. قصد من از طرح این موضوع این بود که نشان دهم رابطه رژیم شاه با سرداران رابطه‌ای عزتمندانه نبود، بلکه ابزاری بود. یک حکومت باتدبیر، نباید هیچ جریان اجتماعی را حذف کند، چرا که هر یک از آنها در بین مردم پایگاهی دارند، اما امروزه سیاست‌ها به گونه‌ای جلورفته که تحصیلکردگان و سرداران هم در نظام مدیریتی علما ادغام شده‌اند و فعالیت می‌کنند، ضمن این که علما هم این هوشمندی را داشته‌اند که از روش‌های تعامل و مشورت استفاده کنند و در دوره اصلاحات حرف‌های اصلاح طلبانه زدند و نتوانستند امور را تحت مدیریت خود بگیرند. این نشان دهنده هوشمندی آنهاست و این که مصر هستند جایگاه رهبری خود را با پوشش کامل حفظ کنند. خود حکومت هم این هوشمندی را کمتر داشته که میدان‌هایی برای قشرهای مختلف اجتماعی، چون تحصیلکردگان ایجاد کند. من هم می‌پذیرم روشی که در حال حاضر بتوان از طریق سرداران و خوانین امنیت را حفظ کرد کاملاً جوابگو نیست. باید دید چگونه می‌توان به صورت واقعی امنیت را در آنجا برقرار کرد. این که حکومت به این جمع بندی رسیده که به تنهایی و فقط با قوه قهریه و نیروی دولتی نمی‌توان امنیت را مستقر کرد فی نفسه رویکردی مثبت است، اما عدم مطالعه و اتخاذ روش‌های نادرست موجب نقض عرض می‌شود. در اینجا بد نیست خاطره‌ای از سال ۱۳۷۶ و اوایل ورودم به استان نقل کنم: در جلسه معتمدین و علما و سرداران از آنها خواستم در امر امنیت، دولت را کمک کند. بعدها مولوسی عبدالحمید در خطبه نماز برای کمک به امنیت سخنرانی کرد و گفت من طلبه‌ام با این عصایم در جهت تأمین امنیت می‌کوشم. برادران گزارش‌ها را به تهران فرستادند و گفتند استنادار امنیت را گدایی می‌کند! و این امر، اقتدار دولت را در منطقه می‌شکند.

اگر جوانان بلوچ در نیروی انتظامی امکان استخدام پیدا کنند و از فیلترهای استخدامی مورد نظر نیروی انتظامی عبور کنند در این صورت چه جای نگرانی وجود دارد؟ نمی‌دانم چرا این مسئله ساده در طرح‌های امنیتی وارد نمی‌شود؟ اگر سلاح توزیع شد و کانال‌های مختلفی آن را توزیع کردند، یعنی خود مجموعه‌های امنیتی و نظامی در استان شاخه‌های مختلفی داشتند و هر یک جداگانه سلاح توزیع کردند، زمینه اختلاف ایجاد می‌کند. گفته می‌شود امنیت تابع نظم است، اگر نظم برقرار باشد، امنیت هم برقرار است. وقتی گروه‌های

ملازمی: کسانی که از سوی حکومت از تهران آمده بودند به واقع معتقد بودند که تحصیلکرده‌ها مارکسیست هستند و خوانین، ضد انقلاب، از این رو نیروی سومی که آنها روی آن حساب کردند روحانیت بود. البته روحانیت را هم دسته‌بندی کرده بودند. روحانیتی که مانند مولوی عبدالعزیز تا حدی انتقاد داشت مد نظر نبود، روحانیتی مدنظر بود که به نوعی رقابت با او داشت

مختلف ارتباطات مختلف با قشرهای گوناگون برقرار می‌کنند، موجب به هم خوردن نظم می‌شود. روش برقراری امنیت در منطقه این گونه نیست و در دوران مختلف این روش‌ها با شکست روبه‌رو شده است. از سویی یک دستکاری در نظام سرداری و ریش سفیدی طوایف مختلف به وجود آمده است. در دوره‌های چون بخشی از سرداران قدیمی از دور خارج شده بودند، انتخاب جایگزین آنها با روش‌هایی صورت گرفت که از درون مردم نجوشیده بود، برای نمونه دفتر نمایندگی رهبری در امور اهل سنت در دوره‌های افرادی را انتخاب می‌کرد و دستار می‌پست و آن‌ها را به عنوان رئیس طایفه می‌گذاشت. بخشی از آنها شرایط لازم را نداشتند و اگر هم شرایط داشتند چون به گونه‌ای بود که از درون مردم به صورت طبیعی انتخاب نشده و از بالا انتخاب شده بودند دست کم مورد پذیرش قشرهایی از مردم نبودند. اگر در حال حاضر هدف برقراری امنیت واقعی در استان باشد، باید نگاهی برابر حاکم باشد و بویژه در جذب نیرو برای نهادهای انتظامی در هر منطقه از جوانان همان منطقه استخدام و جذب شوند.

نگاه سخت‌افزاری به امنیت، نگاهی غلط است و باید از رویه‌هایی که این نگاه را تبلیغ می‌کنند پرهیز شود. از همه مهمتر قرآنی که باید از مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور در آنجا جاری شود، باید قرآنی مردم سالارانه، عدالتخواهانه و برابری طلب باشد؛ همان قرآنی که انقلاب با آن پیروز شد. این قرائت از تشیع برگرفته از قرآن و متون نهج البلاغه بود، اما امروز قرائت دیگری جاری شده است و شکاف‌های قومی، مذهبی را دامن زده است.

در غیر این صورت همه اینها مشکل ساز است، بویژه باید به همه نخبگان توجه کرد. نمی‌توان یک گروه را مورد توجه قرار داد و از طریق آنها گروه‌های دیگر را کم‌رنگ کرد. باید سهم واقعی آنها را محاسبه کرد تا در معادلات ایفای نقش کنند. در نهایت به نهادهای سیاسی و جوامع مدنی هم که لازمه جامعه امروز است باید بیشتر توجه داشت.

محمد رضا کوبلای: من معتقدم روح حاکم بر جلسه، احساس خطری است که نسبت به مسائل منطقه و حتی مسائل کشور وجود دارد و باید دلسوزانه برای حل مشکلات چاره‌جویی کرد. بارخ دادن عمل تروریستی اخیر، در واقع اگر چه پیوندهای عبدالملک ریگی و جندالله با خارج را می‌توان ردیابی کرد و انطباق منافع خارجی‌ها با آنچه این گروه در سال‌های اخیر ادا داشته‌را دید، ولی به هر حال نمی‌توان از این غافل شد که هر عمل این چنینی با طمع بهره‌گیری از یک سری شرایط درونی انجام می‌گیرد و وقتی سازمان و افرادی اقدام به انجام کار سازمان یافته‌ای چون چهار سال عملیات تروریستی در منطقه می‌کنند، امید به این دارند که از شکاف‌ها، تضادها و کاستی‌هایی که در درون وجود دارد بهره‌گیری کنند. سخنان دلسوزانه دوستان بنابر احساس خطری است که مبادا بر اثر غفلتی که در سال‌های پس از انقلاب صورت پذیرفته تروریسم و افراطی‌گری در منطقه به آرزوی خود برسد. ابتدای انقلاب (۱۳۵۷-۵۸) وقتی سعی در تحلیل مسائل داشتیم، یکی از موارد بررسی، شکاف میان «شهر و روستا» بود. در آن زمان به راحتی دیده می‌شد که مردم استان سیستان و بلوچستان به دلایل تاریخی همچون دیگر مردم در استان‌های اصفهان و تهران از رشد یافتگی برخوردار نبودند. به هر حال مردم «مرکز» رشد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیشتری داشتند و شکاف میان «پیرامون» و استان محرومی مانند سیستان و بلوچستان با «مرکز»، اگر با سرعت و دلسوزی پر نشود، هر کسی که نیت خیرخواهانه نداشته باشد می‌تواند از آن بهره‌گیری کند. حال نام آن می‌تواند خان باشد یا آمریکا، یا بیکارو...

تمام حرکت‌هایی که از ابتدا تا کنون رخ داده‌را می‌توان به راحتی در این چارچوب تحلیل کرد که «پیرامون» همواره ابهام و نارضایتی نسبت به «مرکز» داشته و از سویی گروه‌هایی تلاش شده تا از آن سوء استفاده و بهره‌برداری شود. اگر به سابقه گروه جندالله بنگرید، سال تأسیس آن ۱۳۸۲ است، ولی عملیات بیشتر از نیمه دوم سال ۱۳۸۴ شروع شده و متأسفانه باید بگویم یک تقارن تاریخی با پایان دوره اصلاحات دارد. مردم بلوچستان در دو دوره

انتخابات ریاست جمهوری هفتم و هشتم و پس از آن، بیشترین آمار رأی دادن به اصلاح طلبان و گرایش به «مرکز» را داشتند و این بسیار اهمیت دارد. متأسفانه گاهی این گونه تحلیل می شود که شاید چون مشاهده کرده اند پس از دوره اصلاحات نیروی دلسوز و انقلابی بر سر کار آمده می خواهند مانع آن شوند، در حالی که این سخن نادرست است، زیرا اگر چنین بود برای سومین بار هم در دوره اخیر یعنی دوره دهم ریاست جمهوری، مردم بلوچ بار رأی بالانسیب به همه جامعه به اصلاح طلبان رأی نمی دادند.

شدت گرفتن عملیات تروریستی ریگی، همزمان با دوران مسئولیت یک استاندار متعصب در استان است، که انتصاب او بر خلاف رویه پیشین وزارت کشور بود. در حقیقت در دوره اخیر افراط گری نمود عینی پیدا کرد و از سوی دیگر نارضایتی در اهل سنت و بلوچ ها شدت یافت. از اینجا می توان به راحتی پی برد که آنچه عملیات تروریستی با امید به آن صورت می گیرد، ناشی از این نارضایتی هاست. نخستین چیزی که پس از عملیات اخیر به ذهن من رسید همزمانی آن با انتخابات اخیر است و درگیری ها و برخوردهای بسیار بدی که با مردم معترض در تهران و شهرهای دیگر شد. اگر آن را در کنار این موضوع بگذاریم که طی سه دوره اخیر مردم بلوچ بیشترین رأی را به اصلاح طلبان دادند و از عملکرد استاندار پیشین ناراضی بودند و این اتفاق های پس از انتخابات اخیر هم تکرار شد و آن برخوردها با معترضان صورت گرفت، این اندیشه را در ذهن تروریست ها به وجود آورد که زمینه مساعد است تا اقدام این چنینی انجام دهند (همان طور که از ابتدا جندالله و شخص عبدالملک شعار حمایت از حقوق مذهبی و سیاسی اجتماعی اهل سنت را می دادند) و می توانند نماینده دفاع از حقوق مردم در منطقه شوند. از این رو به نظر من کار روی این جریان که چه باید کرد تا این ماجرا بیشتر نشود، به واقع کاری خیر خواهانه برای نظام و انقلاب است.

سید محمود حسینی: جریان جندالله، جریانی نوپدید و نوظهور است. روی این جریان کار آن چنانی نشده است. بیشتر هم موارد ناامنی زیادی بوده، اما آنچه از اسفند ۱۳۸۴ خود را نشان داد، مورد جدیدی بود که در ادامه به عملیات انتحاری رسید و نشان داد اینها به دنبال این هستند که از فضا های داخلی و شکاف های موجود در منطقه و جامعه استفاده کنند و از حمایت های بیرونی هم برخوردار شوند، از این رو اقدامات جنایتکارانه ای مانند انفجار مساجد و مراسم سر بریدن گروگان ها

و حرکت هایی که شبیه به حرکت های القاعده در عراق بود، داشتند. این نشان می دهد آنها ارتباطی با سازمان های جاسوسی کشورهای ذی نفع در منطقه دارند و ابزاری برای امتیاز گیری قرار داده اند که این قابل تحلیل و بررسی است. هیچ فرد یا جریان سالمی این جریان ها و حرکت های خشونت طلب را تأیید نمی کند. هر انسانی از این گونه اقدامات منزجر می شود. اگر ملاحظه کنید افرادی که آن چنان مؤثر هم نیستند آماج حملات آنها قرار می گیرند. در جریان تاسو کی بخشی از مردم عادی کشته شدند یاد واقعه اخیر ۳۶ نفر از مردم محلی هم جان خود را از دست دادند، اما همان طور که اشاره شد کارهای خشونت آمیز آنها نباید دلیلی باشد که پاسخی همراه با خشونت به مسئله داده شود. مسائل بلوچستان راه حل های خاص خود را دارد. البته قرائن و شواهد نشان می دهد که روابط آنها با خارج حتمی است. آنها در بلوچستان پاکستان فضای عملیاتی در اختیار دارند. اگر این فضا در اختیار آنها نبود نمی توانستند به اقدام هایی در این سطح دست بزنند، از این رو علما و تحصیل کردگان منطقه نباید نسبت به این مسئله بی تفاوت باشند و با هوشمندی نسبت به خواسته های کسانی که به دنبال ایجاد این مسائل هستند عمل کنند. وقتی در سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵ طراحی ای شد تا جریان طالبان، افغانستان را تصرف کنند راه ترانزیت و انرژی آسیای میانه به پاکستان و دریای عمان باز شود، اهداف مشخصی داشتند و کشورهای مشخصی پشت آنها بودند. بعدها وقتی خانم بوتو در آن دوره از نخست وزیری کناره رفت گفت ما تنها نقش منحصر به فرد را در روی کار آمدن طالبان در افغانستان نداشتیم، بلکه انگلیسی ها، امریکایی ها، عربستان و برخی کشورهای عربی منطقه بودند، ایشان به مسئله دخالت خارجی اذعان کرد. وقتی در آنجا بر نامه ریزی شد طالبان بیاید و راه انرژی و ترانزیت را باز کنند، چند هدف پیگیری می شود و

حسینی: در جلسه معتمدین و علما و سرداران از آنها خواستم در امر امنیت، دولت را کمک کنند. بعدها مولوی عبدالحمید در خطبه نماز برای کمک به امنیت سخنرانی کرد و گفت من طلبه هم با این عصایم در جهت تأمین امنیت می کوشم

مورد توافق کشورها بود که چند هدف هم متوجه ایران بود: نخست این که آنها در منطقه مستقر شوند و آب های ورودی افغانستان به ایران را مسدود کنند و مرز نشینان ایران را در فشار و تنگنا قرار دهند. دوم این که پایگاه هایی که در نزدیکی مرز ایران بود مانند پایگاه «شیندند» هرات را که پایگاه هوایی مهمی بود در اختیار بگیرند و کنترل اطلاعاتی و عملیاتی بر ایران داشته باشند. هدف سوم هم این بود که تحریکاتی را در مناطق مرزی ایران بین اقوام و مذاهبی که در مناطق مرزی شرق و جنوب شرق ایران هستند دامن بزنند و شکاف هایی را با حکومت مذهبی تشدید کنند. در پشت جریان جندالله هم اهدافی نهفته است. اگر چه روزی تاریخ مصرف آنها تمام می شود و آنها به عنوان ابزار استفاده می شوند. جندالله در حال حاضر عنوان می کند که ما برای نجات بلوچ ها و اهل سنت حرکت می کنیم، این در حالی است که عمل آن نشان می دهد برعکس آن را در نظر دارند. علما و نجیبان بلوچ و اهل سنت باید با هوشیاری نسبت به این مسئله عمل کنند و افکار عمومی را روشن کنند و بیش از همه خود حکومت باید با نگاه پدرا نه ای همه را یکسان بنگرد و با ضمانت واقعی از مردم امکان استفاده را از بین ببرند. نه این که با برخوردهای نادرست و ادامه سیاست های تبعیض آمیز و خشن به تاریخ مصرف وزینه فعالیت آنها ناخواسته بیفزاید. از همه اینها گذشته طبق آرمان های انقلاب و اسلام عدالت و آزادی خود اوصالت دارد، هر چند نتیجه طبیعی اعمال عدالت و آزادی، امنیت و توسعه است.

آیا وقت آن نرسیده که حکومت به بحث امنیت به گونه ای دیگر بنگرد؟ دیگر دوره ای نیست که برج و بارو ساخته شود و میلیارد ها تومان خرج بر جک ها در جاده ها شود که در حال حاضر هم خالی است و دوره این که مرزها دیوار کشی شود هم گذشته است.

جواد رحیم پور: درباره پیدایش گروه ریگی و تقارن آن با پایان دوره اصلاحات، مطالبی مطرح شد. در این خصوص قابل ذکر است که از منظر گروه جندالله مدعای شکل گیری این حرکت، پایان گفت و گو ها یا راه حل های سیاسی در سطح استان است. اگر چه این ادعا هنوز مورد تأیید سخنگویان اصلی قومی و مذهبی بلوچ قرار نگرفته، اما بی تردید در مسیر یک روند چالشی قرار دارد. بر این اساس، شاهد پایان حضور سرداران در عرصه رابطه دولت و مردم در آستانه انقلاب، بی اعتمادی نسبت به روحانیت اهل سنت در رابطه دولت با مردم در دوران پیش و پس از اصلاحات و در نهایت بدبینی نسبت به تحصیل کردگان، نشانه های روند

چالشی و احیاناً بحران در رابطه دولت با نخبگان بلوچ است. به عبارت دیگر مجموعه رفتارهایی که از ابتدای انقلاب تا به امروز در استان آز موده شده، در واقع تجاری بوده که از جنبه ملی، اثرات مقطعی و محدود داشته، بلندمدت نبوده و پایدار نشده است و یادریزنگاهی دوری و نزدیکی به طیفی از نخبگان به ابزاری برای امتیازگیری تبدیل شده. این امر قابل تحلیل و بررسی است، زیرا در این شرایط زمینه بی اعتمادی فراهم شده و استمرار یافته و به تدریج آن روابط ساخته شده پیشین به هم خورده است. در چنین شرایطی گروه ریگی شکل می گیرد. این نکته مهمی است بویژه آنکه پس از انقلاب و خرداد ۱۳۶۰ که به نوعی رابطه خشونت آمیز میان دولت با گروه هایی که در سطح ملی عملکردی داشتند شکل گرفت، شاهد این بن بست سیاسی بودیم و اکنون در سطح منطقه ای این روابط چالشی بین دولت و نخبگان بلوچ نیز وجود دارد و زمینه بروز روابط خشونت آمیز را فراهم کرده است. افزون بر ریشه یابی پیدایش گروه ریگی اکنون این پرسش مطرح است که چرا عملیات گروه ریگی تا این حد بازتاب بین المللی می یابد؟ به نظر من یکی از علت های آن این است که جدا از شیوه ورود ما به مسائل استان و رابطه ای که می خواهیم برقرار کنیم، خود حاکمیت هم چالش هایی در عرصه جهانی دارد که سطوح مختلفی داشته و بخشی از آن هم منطقه ای است. آنچه در سطح منطقه ای نمود دارد در واقع تعارض ایدئولوژیکی سامنیتی ایران با اهل سنت پیرامون ماست؛ منبع اصلی این تعارض بر خی کشورهای عرب منطقه است که در تضاد با رویکردهای ایدئولوژیکی - امنیتی ایران حرکت می کنند و می تواند در موارد قومی، ایجاد مشکل کند. بر این اساس نیروهایی با استفاده از خلأهای به وجود آمده در مناطق قومی شکل می گیرند و می توانند عملکرد خود را بازتاب بین المللی و فرامنطقه ای دهند. تمام تعارض هایی که چه پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب با قوم بلوچ وجود داشته، تقریباً یا ابعاد بین المللی نداشته و یا بسیار محدود بوده و به سرعت بر طرف شده است، بنابراین چالش باقی مانده، رابطه دولت با قوم و مردم بلوچ بوده است، از این رو ارزیابی ها نشان می دهد که مطالبات آنها به گونه ای است که می خواهند نوعی از نوآبادی را در عرصه سیاسی اقتصادی و حتی مذهبی طی کنند. برای نمونه مولوی عبدالحمید می گوید همان رابطه موجود بین روحانیت، ساختار سیاسی و مردم را بار و حانیت نداشته باشید، یعنی نوعی بازسازی موقعیت مذهبی - قومی و اجتماعی را برای اهل سنت و قوم

کربلایی: مردم «مرکز» رشد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیشتری داشتند و شکاف میان «پیرامون» و استان محرومی مانند سیستان و بلوچستان با «مرکز»، اگر با سرعت و دلسوزی پر نشود، هر کسی که نیت خیر خواهانه نداشته باشد می تواند از آن بهره بگیرد، حال نام آن می تواند خان باشد یا امریکا

بلوچ در مقیاس منطقه ای مطالبه می کند، ولی در کنار این روند چون این راه حل ها پاسخی نمی یابد گرایش های رادیکال در غیاب راه حل های سیاسی و ضعف گروه های مرجع بلوچ باز مینه ای از بازتاب منطقه ای و فراملی آشکار می شوند. افزون بر تضادهای مادر عرصه منطقه ای و جهانی گروه ریگی را می توان از دو منظر بررسی کرد: نخست سطح عملیاتی است که تلاش می کند در واقع با زیربنای قومی مذهبی در شکاف منطقه ای ایران و کشورهای پیرامونی، حامیانی بیابد و قدرت عمل خود را وسعت دهد. به عبارت دیگر اقدامات گروه ریگی ارزش نظامی مطرحی ندارد، ولی آنچه باعث بازتاب این اقدامات می شود وجه سیاسی ایدئولوژیکی عملیات است. افزون بر این گروه ریگی اقدامات انتحاری ای انجام می دهد که در دنیای امروز به عنوان اقدامی نادرست مورد توجه و طرد همزمان این گروه است. بنابراین اقدام کننده نیز مورد توجه است تا بازتاب عملیات نظامی خود را توجیه نماید. سطح بعدی میزان نفوذ و تاثیر سیاسی این گروه بر مطالبات قوم بلوچ است. گروه ریگی ذیل روند تبعیض و محرومیت های مذهبی و قومی و دیگر تبعیض هایی که در منطقه است حرکت می کند. به عبارت دیگر در وضع موجود گروه ریگی گرایش رادیکالی است در روند مطالبات مذهبی اهل سنت که توسط روحانیت اهل سنت نمایندگی می شوند. به بیان دیگر مطالبات مذهبی بر مطالبات قومی اولویت دارد و نخبگان مذهبی بلوچ با کاربرد واژه مناطق قومی به جای مناطق اهل سنت مخالفت می ورزند. با این حال گرایش های رادیکال به عنوان مطالبات حاشیه ای نمود می یابد و به طور مستقل از استراتژی سیاسی مذهبی نخبگان مطرح بلوچ حرکت می کنند. در این چارچوب، سطحی را می توان پیش بینی کرد که اگر روند بن بست سیاسی در سیستان و بلوچستان تداوم یابد

و شکاف های دولت مرکزی با سطح منطقه ای آن افزایش یابد، بیم آن می رود که گروه ریگی هم ارتقا یابد و مطالبات و اگر ایانه را مطرح کند، اگر چه هنوز در آن سطح نیست. افزون بر این به نظر می رسد مطالبه و اگرایی در خود منطقه و در ایران و پاکستان هنوز رشد زیادی ندارد، ولی به عنوان یک خطر، قابل تحلیل و بررسی است و گروه ریگی را می توان در این سطح نیز بررسی کرد. به طور خلاصه گروه ریگی یک نماد حاشیه ای رادیکال در چالش قومی درون کشور است که تحت تاثیر بهبود و توسعه روابط مسالمت آمیز سیاسی - اجتماعی با اقوام به سرعت فروکش خواهد کرد.

پرسش اصلی این است که چرا ما نمی توانیم راه حلی پیدا کنیم. به باور من ما در مورد سیستان و بلوچستان و ظرفیت های ادغام آن در اقتصاد ملی و سیاست ملی، هنوز سیاست روشنی را اعمال نکرده ایم. منظور این نیست که در سیستان و بلوچستان اقدام های عمرانی، رفاهی و بهداشتی انجام نشده، اما بر اینست که نشان می دهد یک چارچوب محدود محلی داشته است. در تحلیل عینی واقعیت جغرافیایی و ژئوپولیتیک منطقه سیستان و بلوچستان به این می رسم که حرکت کالا و سرمایه به صورت ملی در سیستان و بلوچستان تقریباً وجود ندارد؛ بندر چابهار در مقایسه با دیگر بنادر هنوز بندری حاشیه ای است، چون این بر نامه ریزی وجود ندارد، مهمترین مسئله دولت، مسئله امنیت می شود. از زمان انقلاب تا کنون در منطقه سیستان و بلوچستان عمده ترین بُعد امنیت، امنیت داخلی بوده است، یعنی اگر همه جریان ها و گروه های مختلف مرجع در استان به هم نزدیک شده اند، به این دلیل است که امنیت نسبی محلی و منطقه ای را تأمین کنند. پیش از ماجرای طالبان، بحران امنیتی مهمی را در منطقه شاهد نبودیم. هنوز هم به نظر می رسد استان سیستان و بلوچستان در مجموع یکی از مرزهای آرام و امن از نظر مخاطرات منطقه ای باشد.

با توجه به رویکرد حفظ امنیت، در سطح امنیت منطقه ای به گروه های مرجع روی آورده شد و از آنها خواسته شد که مردم را مدیریت کنند، بدون این که امتیازهای خاصی به آنها داده شود. همچنان که دوستان نیز اشاره کردند در نتیجه تعامل بین گروه های مرجع در استان، سیستانی ها مدیریت را در استان به عهده گرفتند. این درست است، اما به این معنا نیست که سایر جریان ها یا گروه های مرجع، زمینه رشدی در استان نیافته اند، بلکه به نظر من به صورت مستقل رشد یافته اند. تحصیل کردگان و فعالان اقتصادی بلوچ تحت پوشش روحانیت

اهل سنت حرکت می کنند. سرداران با توجه به شکاف اساسی که با انقلاب پیدا کردند شاید تنها جریانی باشند که با وجود ضعف های موجود، مستقل از روحانیت حرکت می کنند، سایر نخبگان به دستگاه روحانیت اهل سنت وابسته هستند و نمی توان بدون نظر مثبت روحانیت به آنها نزدیک شد، از این رو رابطه و تعاملی بین آنها شکل گرفته و روحانیت هم اگر به دنبال رشد جریان تحصیلکرده در استان است و یامی خواهد فعالان اقتصادی نقش پررنگتری در اقتصاد استان ایفا کنند، در واقع به دنبال حفظ هژمونی خود است تا این طیف های اجتماعی و اقتصادی تحت کنترل آن فعالیت کنند. در دورانی که بحث گزینش مطرح می شد، روحانیت اهل سنتی که به عنوان موافقان نظام پذیرفته شده بودند به نوعی واسط بود تا یک بلوچ را از میان چند بلوچ دیگر انتخاب کند. در واقع حاشیه امن تحصیلکردگان، روحانیون بودند. روحانیت شبکه کاملی را در دست دارد و هنوز جریانی است که باید با آن گفت و گو کرد و تعامل داشت. نزدیک شدن به دیگر گروه ها باید تا حدودی از مجرای جریان روحانیت صورت گیرد. ممکن است در فرایندی بستر تعامل مستقیم با اقشار بلوچ فراهم شود، ولی هنوز صحبت در مورد آن بسیار زود است.

تازمانی که سیاست ملی در مورد بلوچستان روشن نشود هر نوع نزدیکی به یک طیف سیاسی اجتماعی منجر به بدبینی و بن بست می شود و از درون آن جریان های خشونت بار ظهور می کند. ما باید با گروه های مرجع و صاحب نفوذ رابطه داشته باشیم و به یک برنامه ملی ادغام که البته منافع قوم بلوچ و اهل سنت را هم در بر گیرد بیندیشیم تا بتوانیم با آنها مذاکره کنیم. بدون یک برنامه ملی ادغام، هر نوع حرکت قوم بلوچ را می توان منفی تلقی کرد و با آنها برخورد امنیتی داشت. این پندار و رویکرد بدون تردید چالش برانگیز است و تحلیل و ارزیابی سارا از تحولات قوم بلوچ غیر واقعی می سازد. نکته مهمی که در رابطه با روحانیت اهل سنت و جریان غالبی چون مولوی عبدالحمید و دیگران وجود دارد این است که آنها هم نوعی روند مدرن و نو شدن را در سطح فکری و ابزارری تجربه می کنند. ما این تحولات را از نظر دسترسی به اینترنت و نوع نگاه به مباحثی که در سطح ملی است می بینیم، یعنی ما با روحانیتی تحول نیافته روبه رو نیستیم. به موازات این که روحانیت در سطح ملی آگاهی پیدا کرده و از ابزار جدید بهره می برد، آنها هم این سیر را طی می کنند و این امری مثبت است. انتخاب هایی که در عرصه سیاسی و در

جریان انتخابات دارند، نشان دهنده علاقه آنها به جریان های نوگراست که خود این ظرفیت هدایتی و برنامه ریزی مهم برای ورود به استان در عرصه های مختلف است.

محمد رضا کربلائی: وقتی انگلیسی های خواستند خط تلگراف از هندوستان به این سو بکشند، در هندوستان بلوچستان خود را این محافظان خطوط تلگراف بودند. وقتی بحث امنیت مطرح می شود و بررسی عملکرد نظام در امنیت منطقه صورت می گیرد، ریشه بحث به این بر می گردد که اساساً منشأ ناامنی بیرون از مرز تصور می شود، در حالی که در بحث های صورت گرفته مطرح شد که منشأ ناامنی شکاف موجود در منطقه است و آن احساس تبعیض در میان مردم است. اگر این دیدگاه اصلاح نشود و منشأ ناامنی کماکان آن سوی مرز تصور شود اقدامات این چنین ادامه می یابد و به ناچار امروز دست به دامان سرداران و پس از آن دیگران خواهند شد.

نکته دیگر این است که اگر به رشدی که در منطقه رخ داده توجه نکنیم دچار یأس می شویم که آیا راه حلی برای این معضل وجود دارد یا نه؟ با گفتمان اصلاح طلبی به واقع گفتمان برخورد قهر آمیز در ایران شکست خورد. اگر چه روحانیت اهل سنت از ابتدای انقلاب تا کنون رویکرد و اگر ایانه نداشته و واقعاً با مناسبت با مسائل برخورد کرده و حتی اگر ناراضی هم باشد، ناراضی خود را با مناسبت مطرح می کند، ولی این جریان که اگر و اگر ایانه و قهر آمیز عمل نکند، گروه های خشونت طلب طرف می شوند، وجه سلبی مسئله

کربلائی: اگر حادثه تروریستی را در کنار این موضوع بگذاریم که طی سه دوره اخیر مردم بلوچ بیشترین رأی را به اصلاح طلبان دادند و از عملکرد استاندار پیشین ناراضی بودند و این اتفاق های پس از انتخابات اخیر هم تکرار شد و آن برخورد ها با معترضان صورت گرفت، این اندیشه را در ذهن تروریست ها به وجود آورد که زمینه مساعد است تا اقدام این چنینی انجام دهند و می توانند نماینده دفاع از حقوق مردم در منطقه شوند

است. وجه اثباتی این است که به واقع گفتمان اصلاح طلبی و جامعه مدنی به باور اهل سنت تبدیل شده است. این موضوع را هم می توان در قشر تحصیلکرده در دوران اصلاحات دید و هم در روحانیت. من اساساً برای سردار های بلوچ در شرایط کنونی ارزش وجودی زیادی قائل نیستم. این با واقعیت های منطقه مطابقت ندارد. آنها مضمحل شده اند و اینک تنها به صورت نمادین مطرح هستند. آنها دوباره به شکلی گلخانه ای موجودیت یافته اند، ولی دیگر در منطقه محلی از اعراب ندارند.

پیش از این بافت منطقه قبیله ای بود. در دوران قاجار و رضاشاه برای حل مشکلات به قبیله مراجعه می شد که جزء ذات منطقه و طبیعی هم بود. امروز نهاد هایی چون کمیته امداد، بهزیستی و فرمانداری ها، دادگاه ها و نیروهای نظامی و انتظامی و ادارات، متولی بسیاری از مشکلات مردم در منطقه هستند و دیگر خان و سردار مرجع هیچ امر جدی نیست و رجوع به ایشان تنها برای مشورت و ریش سفیدی است. رشدی در منطقه ایجاد شده و به باور روشنفکران و تحصیلکردگان و قشر عمده ای از روحانیت مانع آنها نباید به حرکت خشونت آمیز روی بیاوریم، بلکه باید به گفتمان اصلاح طلبی، جامعه مدنی در پر تو قانون اساسی و تشکیل نهاد ها و از طریق سیاسی به پیگیری مطالبات خود بپردازیم.

سید محمود حسینی: من بخشی را با عنوان گرایش های اصلاح طلبانه در منطقه مطرح می کنم که به تعبیر آقای کربلائی نقطه امید است تا مسائل را از همان نقطه جلو برده و به دنبال راه حل رفت. در سال ۱۳۷۵ و یک سال پیش از روی کار آمدن دولت اصلاحات، طالبان بر افغانستان مسلط شد. به واقع در آن فضایی که طالبان مسلط شد با جاذبه قابل توجه عقیدتی همراه بود. در خود منطقه و افغانستان هم نقل می شد که محمد عمر، رهبر طالبان یک شب پیامبر را در خواب می بیند که به او می گوید برای چه در پاکستان نشسته ای؟ حرکت کن و مردم افغانستان را از ظلم و ستم نجات بده. واقعاً هر چه و مرجع ها و ستم هایی که در آن دوره به مردم افغانستان بویژه در مناطق دور از مرکز می شد زیاد بود. محمد عمر با چنین جاذبه های عقیدتی کار خود را آغاز کرد و این نشان دادن الهام از بالا، فضای خاصی ایجاد می کرد. یک سال بعد که جریان اصلاحات رخ داد و امیدواری هایی ایجاد شد، نه تنها اثرات آن سوی مرز از بین رفت، بلکه اثر آن معکوس شد و روش های اصلاح طلبانه از این سو به آن سو ترویج و تبلیغ شد. در همین جا تأکید می کنم که راه حل مسائل مناطق قومی،

گفتمان اصلاحات است.

نکته دیگر این که زمانی که من در بلوچستان استاندار بودم وقتی در سال ۱۳۸۰ آمریکا به طالبان و القاعده در افغانستان حمله کرد، شاهد بودم از تمام دنیا گروه‌های مختلف جهادی با انگیزه‌های دینی می‌آمدند تا به کمک طالبان بروند و علیه آمریکا مبارزه کنند و چنین فضای جهادی با انگیزه‌های دینی در کل مسلمانان اهل سنت ایجاد شده بود و القاعده هم شبکه‌ای بود که در تعداد زیادی از کشورهای جهان حضور داشت و مشی خود را ترویج می‌کرد. بخشی از آنها در خانه‌ها و مسافر خانه‌های زاهدان دستگیر شدند. همه آنها با لباس‌های رزم بودند. در چنان شرایطی کمترین تعداد از میان بلوچ‌ها و اهل سنت و حتی از میان طلبه‌های سنی قصد جهاد کرد و به آن سوی مرز رفت. به عبارتی فضایی ایجاد شده بود که مردم احساس می‌کردند اختلاف‌های آنها با مرکز حکومت به گونه‌ای است که مسائل خود را باید در داخل حل کنند. یکی از عوامل چند جانبه که اتفاقاً در امنیت هم مؤثرست مبحث انتخابات و مشارکت مردم است. این عنصر ضمن این که رابطه حکومت و مردم را تحکیم می‌کند، در چنین مناطقی به بحث امنیت هم کمک می‌کند. پیش از حمله آمریکا به طالبان یک بار آقای گلبدین حکمتیار به زاهدان آمد. من به او گفتم ما هم ابتدای انقلاب به هم ریختگی داشتیم، ولی امام بحث انتخابات را به میان آورد و ناآرامی‌ها، تشنگی‌ها، اختلاف‌ها و دعواها در بستر این انتخابات آرام گرفت؛ چرا شما چنین کاری نکردید؟ او گفت من هم اتفاقاً به برادران خود در افغانستان گفتم ای کاش ما از برادران ایرانی خود پیروی می‌کردیم و از همان ابتدا انتخابات را اصل قرار می‌دادیم.

در استان سیستان و بلوچستان، از ابتدای انتخابات ریاست جمهوری تا انتخابات ریاست جمهوری هفتم - که دوم خرداد ۱۳۷۶ باشد - میزان مشارکت بلوچ‌ها، فارس‌ها و سیستانی‌ها در سیستان و بلوچستان ۳۴ درصد بوده است. این در حالی است که متوسط مشارکت در ایران در همان دوره و پیش از آن بالای ۷۰ درصد بوده، یعنی نیمی از میزان مشارکت در کل کشور در این منطقه بوده که بسیار پایین است. وقتی به منطقه بلوچستان بنگرید از ۳۴ درصد هم کمتر است. در دوره انتخابات ریاست جمهوری ششم و دوره دوم آقای هاشمی رفسنجانی، ایشان در آن منطقه دوم شد و رقیب رأی اول را آورد. این نشان می‌دهد رابطه مردم با حکومت انفعالی بوده است، ولی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ با شعار

رحیم‌پور: به باور من ما در مورد سیستان و بلوچستان و ظرفیت‌های ادغام آن در اقتصاد ملی و سیاست ملی، هنوز سیاست روشنی را اعمال نکرده‌ایم. منظور این نیست که در سیستان و بلوچستان اقدام‌های عمرانی، رفاهی و بهداشتی انجام نشده، اما بر این نشان می‌دهد یک چارچوب محدود محلی داشته است

اصلی قانون‌نگاری رقم مشارکت مردم ناگهان به دو برابر می‌رسد و حدود ۷۰ درصد می‌شود. در انتخابات خرداد ۱۳۸۰، مشارکت مردم در استان به بالای ۷۵ درصد می‌رسد و رأی به آقای خاتمی ۹۱ درصد بود. در منطقه‌ای چون سرباز - که در حال حاضر این مسائل در آن مطرح است - آقای خاتمی ۹۹ درصد رأی آورد، یعنی چنین اعتمادی به حکومت به وجود آمده بود و مردم راه‌حل‌ها را در تباطؤ با حکومت از درون خود حکومت بویژه حکومت مرکزی جست‌وجو می‌کردند و میزان مشارکت بسیار بالا بود. در آن دوران از سوی مردم ظرفیت مناسب و بالایی نشان داده شد. ضمن این که از سوی دولت هم به مطالبات دامن زده نشد. به نظر من یکی از آفت‌های دموکراسی دامن زدن به تقاضاهای بدون در نظر گرفتن ظرفیت دولت و حکومت است. به آن مطالبات دامن زده نشد، اما مردم ظرفیت خود را نشان دادند و در انتخابات شورای شهر زاهدان با این که می‌دانستند هر ۹ نفر اعضای شورا را اهل سنت به دست خواهند گرفت، اما خود آنها ۶ نفر را کاندیدا کردند و سه نفر را برای بقیه گذاشتند. آنها گفتند به تنهایی نمی‌توانیم شهرا اداره کنیم. کم‌کم این رقم را در دوره‌های بعد به ۵ رساندند و گفتند ۴ نفر بعد را به برادران شیعه و سیستانی می‌دهیم. اتفاقاً روحانیون مطرح استان هم مسائل خود را روی این گرایش‌های اصلاح‌طلبانه تنظیم کردند و طبیعی است که در این قالب تصمیم‌گیرندگان هم هماهنگی بیشتری با روحانیت پیدا می‌کنند.

پیرمحمد ملازهی: نگاه مرکزیت قدرت در ایران، نسبت به مناطق قومی نگاهی واقع‌بینانه نیست و نگاه ذهنی است و تحت تأثیر شرایطی در منطقه به سویی رفته که نگاه امنیتی شده. در حالی که نگاه امنیتی ممکن است در کوتاه‌مدت پاسخ‌دهد، ولی

در بلندمدت پاسخ نمی‌دهد. دست کم باید یک نگاه «توسعه‌ای - امنیتی» را در منطقه اعمال کرد. این نگاه توسعه‌ای ممکن است موجب به دست آمدن راه‌حل‌هایی در بلندمدت شود. از نظر من در بلوچستان از سوی مرکز، دو نگاه نسبت به بلوچ وجود دارد: یا بلوچ را از نظر مذهبی و هابی می‌داند و یا معتقد است بلوچ قوم گرا و تجزیه‌طلب است. به نظر می‌رسد در ذهنیت مقام‌های ما خارج از این نیست و نمی‌گنجد. تازمانی که نگاه حکومت این گونه باشد نمی‌تواند مشکل را حل کند، بلکه از این نگاه باید پابین بیاید و همه چیز را واقعی ببیند. وهابیت بین بلوچ‌ها اصلاً نفوذی ندارد. بلوچ‌ها دیوبندی هستند (۵) و شکی در آن نیست. این را از این رومی گویم چون خودم بلوچ هستم. وهابیت از طریق نفوذ می‌کند که شما اجازه ندهید یک مدرسه دینی پانگیزد، حتی با کمک مردم. طلبه دینی که بایسد در آن مدرسه درس بخواند ناچار است به پاکستان یا مالدین برود تا درس بخواند، پس تحت تأثیر وهابیت هم قرار می‌گیرد. چرا حکومت آن سوی ماجرا را اصلاح نمی‌کند. اگر یک مدرسه با اعتبار علمی بالا درست وجود داشت که نه تنها اهل سنت ایران را به پاکستان نبرد، بلکه از اهل سنت مناطق دیگر به اینجا بیاورد و تربیت کند این اتفاق نمی‌افتاد. در حال حاضر چند طلبه از تاجیکستان آمده‌اند، ولی آنها را گرفته و اخراج کرده‌اند، چرا که مجوز اقامت آنها تمام شده و دیگر تمدید نشده است، در حالی که در حوزه علمیه قم تعداد زیادی طلبه خارجی هستند و کسی آنها را دستگیر نمی‌کند و بگویم مجوز نذر اید. اگر آن طلبه‌های تاجیکستانی به پاکستان می‌رفتند و در آنجا تحت تأثیر وهابیت قرار می‌گرفتند، خوب بود؟ در نتیجه چون سیاست دولت مرکزی به گونه‌ای بوده که در یک متقابل را ضعیف کرده‌اند ابتدا باید مشکل را پذیرفت و سپس به دنبال راهی از آن بود. در نگاهی که وجود دارد که بلوچ یا تجزیه‌طلب است یا وهابی باید در نظر داشت این نگاه واقعی نیست. بیشتر کسانی که متهم به تجزیه‌طلبی هستند را من می‌شناسم. آنها به صورت ذهنی تجزیه‌طلب نیستند و معتقدند مسائل بلوچستان را باید از طریق مجموعه قومیت‌ها در ایران حل کرد، از این رو تازمانی که این نگاه منفی نسبت به جریان‌ها وجود دارد مشکل حل نخواهد شد. اگر به تاریخ بلوچستان بنگریم بلوچستان همواره نسبت به حکومت‌های مرکزی مسئله‌داشته است، هر گاه قدرت مرکزی ضعیف شده، نگاه موازنه قدرت به وجود آمده است. اما این تجزیه نیست، بلکه معتقدند که باید در چارچوب محلی مسائل خود را حل کنند و اختیارات بیشتری داشته

باشند. در حال حاضر هم اگر بپذیریم نگاه احتمالی تجزیه طلبانه وجود داشته باشد ممکن است در سرداران باشد، اما در روشنفکران نیست. روشنفکر چون شرایط جهانی و شرایط بلوچستان را می داند چنین نظری ندارد. کدام فرد عاقلی تازمانی که ایران نفت خوزستان را دارد، به دنبال تجزیه در منطقه ای فقیر است. این به واقع یک اتهام است.

مشکل دو طرفه است، یعنی هم حکومت خشونت به خرج می دهد و هم جندالله. جندالله گروهی غیر مسئول است، ولی دولت مسئول است و فرضاً نمی تواند فردی را پیش از جریان تاسوکی دستگیر کند و بعد با جریان تاسوکی اعدام کند و بگوید در آن جریان دخالت داشته است. مردم این را نمی پذیرند.

اگر حکومت هم به دنبال خشونت برود، خشونت باز تولید می شود و واکنش هم خشونت آمیز خواهد بود. مردم می بینند که در مدت معقولی جاده های راه را از میرجاوه و زاهدان می کشند و تابندار گواتر می برند، اما ۷۰ کیلومتر از پسکوه تا خاش را ۳۰ سال است که کار می کنند و هنوز درست نشده است. شرکت های خصوصی و سپاه روی آن کار کرده اند و هنوز پس از ۳۰ سال نتوانسته اند ۷۰ کیلومتر را بسازند. مردم دیگر به این نتیجه رسیده اند که نمی خواهند آن را بسازند و این برای عده ای منبع نان شده است، چون اگر نمی توانستند چگونه آن جاده را در مدت ۶ ماه ساختند.

باید ذهنیت حاکمیت را تغییر داد. این ذهنیت که همه چیز از خارج ناشی می شود نوعی فراقکنی و اشتباه است. در مورد جندالله نگاه امنیتی، نظامی و دولت این است که به طور صد در صد سازمان امنیتی پاکستان، انگلیس و امریکا آنها را هدایت می کنند. دولت پاکستان هم می گوید با هیچ یک از آنها نیست. ریگی هم می گوید ما با هیچ یک از آنها کاری نداریم، یعنی سه برداشت کاملاً متضاد در این مورد وجود دارد.

لطف الله میثمی: ISI در پاکستان همراه با دولت و رئیس جمهور منتخب مردم در وزیرستان و دره سوات با همین تفکر طالبانی می جنگند.

پیر محمد ملازهی: بله، یک واقعیت را در منطقه نادیده می گیرند و آن این است که این مرز در ذهن مردم منطقه وجود ندارد، بلکه مرز حکومت هاست. بخشی از طایفه ریگی در اینجاست و بخشی از آن در ولایت نیمروز افغانستان و بخش عمده ای از آن (دو سوم) هم در پاکستان است. ریگی به راحتی می تواند در منطقه رفت و آمد کند. گروهی که بخواهد ضد حکومت بجنگد دیر یا زود از هر

امکانی که برایش به وجود بیاید استفاده می کند و گرنه از بین می رود. اگر عربستان یا انگلستان و امریکا کمک کنند حتماً می پذیرد.

البته اگر در منطقه بلوچستان پاکستان بروید متوجه می شوید که دولت پاکستان در آنجا نفوذ زیادی ندارد. این جریان دو جنبه دارد: جنبه خارجی آن از دست ایران خارج است و هر چه تبلیغ شود که عربستان یا انگلیس و امریکا علت اصلی هستند، راه به جایی نمی برد، بلکه باید مشکل را شناخت و در پی حل آن برآمد. ابتدا حکومت باید بپذیرد که بلوچ ها تجزیه طلب و واهی نیستند. اگر نگاه حکومت این باشد که عربستان سعودی به این مدارس مذهبی پول می دهد مشکل حل نمی شود. نمونه ای ذکر می کنم که خودم شاهد آن بودم: فردی را دستگیر کرده بودند که در عربستان یا امارات متحده عربی برای یک مدرسه پول جمع آوری کرده بود. مثلاً امام جماعت مسجدی را در آنجا دیده بود و گفته بود که ما می خواهیم مدرسه بسازیم و او هم گفته بود هر کس می تواند به او کمک کند. وقتی این فرد را گرفته بودند پرسیده بودند این پول ها را از کجا آوردی؟ صادقانه پاسخ داده بود از عربستان. حتی عربستان سعودی هم نگفته بود چون از نظر او تمام منطقه، عربستان است. تشکیلات امنیتی این گونه برداشت کرده بود که او از عربستان سعودی پول می گیرد. و کیل این فرد متوجه شده بود که در اینجا مشکلی وجود دارد و او اعتراف کرده که از عربستان پول گرفته و خودش هم این را گفته، در نتیجه کتجکاو می شود و ماجرا را می پرسد که در آنجا چه کسی به تو پول داد؟ این شخص گفت رسم است که ما به آنجایی رویم و «چنده» می کنیم،

محمد رضا کر بلائی: وقتی بحث امنیت مطرح می شود ریشه بحث به این برمی گردد که اساساً منشأ ناامنی بیرون از مرز تصور می شود منشأ ناامنی شکاف موجود در منطقه است و آن احساس تبعیض در میان مردم است. اگر این دیدگاه اصلاح نشود و منشأ ناامنی کماکان آن سوی مرز تصور شود اقدامات این چنین ادامه می یابد و به ناچار امروز دست به دامان سرداران و پس از آن دیگران خواهند شد

یعنی جلوی صفت نماز گزاران چادر می گیریم و پول و کمک جمع آوری می کنیم. در یک سطل پول می ریزند و ما هم کمک می کنند. تازه متوجه شدند این فرد کمک عادی از مردم گرفته و به سازمان های جاسوسی نرفته. پس باید نگاه حکومت تغییر کند دانشگاه سیستان و بلوچستان مکان مناسبی برای تحقیقات میدانی است. محققان می توانند در آنجا بررسی کرده و مشکل را پیدا کنند. دولت هم نباید جلوی آنها را بگیرد و با پرسشنامه آنها را توقیف کند. پس نگاه صرفاً امنیتی باید از منطقه برداشته شود.

لطف الله میثمی: متأسفانه این نگاه به کل مملکت تسری پیدا کرده است.

سید محمود حسینی: به هر حال کشورهای خارجی، هر چند با مادشمنی هم نداشته باشند برای منافع خود فعالیت هایی را در مناطقی خاص انجام می دهند و امتیاز می گیرند.

به نقش وزارت کشور در اینجا باید اشاره کرد. هر گاه وزارت کشور و دستگاه مدیریت داخلی و سیاسی کشور ضعیف عمل کند. خلأیی به وجود می آید که در آن خلأ ناامنی ها و مسائل دیگری رخ می دهد و جایگزین دستگاه سیاسی کشور، نیروهای نظامی و امنیتی می شوند، از این رویکی از مسائلی که در آن استان مشکل ایجاد می کند این است که استاندار و دستگاه های سیاسی نقش اول را ندارد و گاهی شخص و نهاد دست چندم در استان می شود. در حال حاضر وقتی مدیریت استان به سمت مدیریت قرار گاهی رفته، طبیعی است که دیگر استاندار حکم معاون عمرانی و معاون مالی - اداری را پیدا می کند و بیشتر باید فعالیت عمرانی و اداری کند و از نظر امنیتی و ابعاد دیگر تابع قرار گاه می شود. معمولاً وقتی دستگاه سیاسی وظیفه خود را انجام نمی دهد و کارها تجزیه می شود و بخش امنیتی و عمرانی جدا می شوند و هماهنگی ندارند این مسائل پیش می آید. دستگاه های موازی هم وجود دارند که خودشان رقیب مدیریت استان می شوند. در شرایط امروز استاندار حداقل در حوزه سیاسی یا امنیتی در رده پنجم قرار دارد. تفکیک مسائل امنیتی از مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از هم و تقسیم وظایف آنها در چند مدیریت خطای بزرگی است.

طرحی به نام تخلیه مرز در اوایل دهه هفتاد تصویب شده بود که تا ۵ کیلومتر در منطقه شمال استان (زابل) و ۱۵ کیلومتر در جنوب تخلیه شود. زمانی که مادر آنجا مسئولیت داشتیم این طرح را اجرا کردیم، در حالی که شورای عالی امنیت ملی ما را خواست و پرسیدند چرا طرح را اجرایی کنید

و ما به دلایل غیر قابل اجراء بودن آن اشاره کردیم که مورد قبول واقع شود. این را برای این گفتیم که نکته دیگری رایبان کنم. همه به یاد می آورند که در سال های ۷۷ و ۷۸ مرزهای خراسان به شدت ناامن بود و اشار به عمق مرزهای شمال شرق می ناخند و دزدی و گروگانگیری می کردند. در آن مقطع هزینه و امکانات و نیروی زیادی به منطقه گسیل شد. در همان زمان هیئتی از وزارتخانه به مسئولیت رئیس ستاد افغانستان از مرزهای زابل و بلوچستان بازدید کردند. آنها از آرامش و کم مسئله بودن امنیت مرزهای سیستان و بلوچستان متعجب شدند و علت را جویا شدند. من گفتم به مرز، نگاه امنیتی نظامی و انسدادی نمی شود، بلکه اقتصادی - سیاسی دیده می شود و مرز نشینان ما مرزداران و مورد اطمینان هستند. در همان زمان استاندار وقت خراسان به جد پیگیری شد تا حوزه امنیتی را از حوزه سیاسی اجتماعی تفکیک کند و موفق شد معاونت جدیدی با عنوان معاون امنیتی برای خراسان تأسیس کند، اما من با همین استدلال استقبال نکردم.

نکته دیگر این است که گزارش هایی که از منطقه به دولت مرکزی می رسد گاهی یا ناقص است یا همراه با حب و بغض هاست و منافع گروه و جریان خاصی را در استان دنبال می کند. معمولاً هم گزارش ها با بزرگنمایی تهیه می شود. در بحث امنیت و نابسامانی ها، اگر چه در آنجا فقر، گرفتاری و ناامنی زیاد است، ولی به صورتی تهیه می شود تا تأمین اعتبار و بودجه را در پی داشته باشد و یا قدر جریان های امنیتی بیشتر دانسته شود. این موجب تصمیم گیری های نادرست می شود. به یاد دارم در آن زمان گزارشی داده شده بود که در منطقه سیستان، وهابی ها آمده اند و زمین های شیعه ها را با قیمت پایین در دوران خشکسالی می خرند و آنجا حکم فلسطین را پیدا کرده که صهیونیست ها، زمین ها را از فلسطینی ها خریدند و آنجا را تخلیه کردند. این نگرانی برای مقامات مرکز ایجاد شده بود. مابقی طرفانه در این ارتباط تحقیق میدانی جامعی کردیم و متوجه شدیم اصلاً در منطقه سیستان چنین واقعیتی وجود ندارد.

تمام خرید و فروش ها را رصد کردیم؛ میان خود طوایف که شیعه و سنی بودند معاملات صورت گرفته بودند. ملاحظایه نارویی که هم شیعه و هم سنی دارند، معاملاتی داشتند و اتفاقاً ارزیابی شده و متوجه شدیم بیشتر، شیعیان زمین خریده اند تا اهل سنت. اگر بررسی نمی کردیم همین گزارش منشأ تصمیم گیری اشتباهی می شد که چه بسا تمام کشور را نگران می کرد. گاهی هم گزارش هایی به قم، مشهد، اصفهان و تهران می رسید که چه نشسته اید

حسینی: در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ با شعار اصلی قانونگرایی رقم مشارکت مردم ناگهان به دو برابر می رسد و حدود ۷۰ درصد می شود. در انتخابات خرداد ۱۳۸۰، مشارکت مردم در استان به بالای ۷۵ درصد می رسد و رأی به آقای خاتمی ۹۱ درصد بود. در منطقه ای چون سرپاز - که در حال حاضر این مسائل در آن مطرح است - آقای خاتمی ۹۹ درصد رأی آورد، یعنی چنین اعتمادی به حکومت به وجود آمده بود و مردم راه حل ها را در ارتباط با حکومت از درون خود حکومت بویژه حکومت مرکزی جست و جوی کردند و میزان مشارکت بسیار بالا بود

که اهل سنت از فقر شیعیان در منطقه استفاده می کنند و آنها را سنی می کنند. این گزارش ها اصلاً واقعیت نداشت و ابزاری بود تا پولی بگیرند. حتی گزارش هایی در مورد ظرفیت ها و توسعه آنجا به دستگاه تصمیم گیری می رسید که نادرست بود، از این رو ما دفتر مطالعات توسعه محور شرق را که از زمان مهندس موسوی آغاز شده بود، احیا و فعال کردیم. این دفتر، اتاق فکری بود که مسائل مختلف اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در آنجا به بحث گذاشته می شد و صاحب نظران استان سیستان و بلوچستان و تهران به همکاری و کمک گرفته شدند که بسیار مؤثر بود. حتی طرحی بود که این دفتر در تهران هم راه اندازی شود. امیدواریم دستاوردهای آن دفتر در دسترس تصمیم سازان قرار گیرد.

محمد رضا کویلاهی: تحلیل من این است با وجود فشاری که در ماه های اخیر از سوی پاکستان و افغانستان روی القاعده وارد آمده، القاعده به دنبال ایجاد فضای جدید برای حیات خود است، از این رو در صدند تا گفتمان افراطی گری در بلوچستان غالب شود و از آنجا به دیگر مناطق ایران کشیده شود. اگر این گونه شود فضای وسیع تری برای فعالیت های القاعده ایجاد خواهد شد. عبدالمالک ریگی در گفت و گوی خود با

بی بی سی در پاسخ به این که چرا آن افراد را کشته چون در بین آنها بلوچ هم بوده است گفته آنها مزدور بوده اند. نفس این که عبدالمالک ریگی می کوشد رابطه بلوچ ها را با حکومت مرکزی قطع کند و متوسل به شیوه های وحشیانه شود، نشان دهنده ناموفق بودن گفتمان تروریسم و خشونت ورزی در سال های گذشته تا کنون است. این نشان می دهد مردم و نخبگان بلوچ تا کنون به گفتمان عبدالمالک ریگی و القاعده پاسخ مثبت نداده اند. پس هر اتاق فکر و گروه تصمیم سازی باید منشأ این مدارا طلبی و مسالمت جویی را در درون مردم منطقه جست و جو و تقویت کند. این که چرا مردم طی سال های گذشته با وجود نارضایتی که از عملکرد مرکز داشته اند (و به پاره ای از آنها در این نشست اشاره شد) به گفتمان عبدالمالک ریگی پاسخ مثبت نداده اند، نکته ای استراتژیک و بسیار مهم است.

لطف الله میثمی: شاید یک علت این باشد که نظام سرداری در بلوچستان ضعیف شده، دلیل دیگر این است که مولوی های آنجا می گویند اگر نهادهای دولتی از موضع صداقت به سرداران اسلحه می دهند تا امنیت را حفظ کنند، چرا فرماندار یا معاون استاندار را از بلوچ هانمی گذارند. به نظر می رسد مولوی های بلوچستان هم از این ماجرا ناراضی هستند. صداقت امری زیرینایی است، یکی از ادعاهای آقای خاتمی این بود که در این ۸ سال یک بار دروغ نگفته است، در عین این که همه راست را هم نگفته است. ملک عبدالله می گفت برخی مسئولان در ایران پراگماتیست هستند و گاهی منافع ملی ایجاب می کند در عربستان دخالت کنند یا نکنند. ولی آقای خاتمی اصلی را مطرح کرد و گفت خداوند ما را بر سر نوشت خود حاکم کرده تا سر نوشت خود را خودمان رقم بزنیم. او اصلی پایدار را مطرح می کرد که در کشورهای دیگر دخالت نکنیم. در دوران د کتر مصدق مادر اوج آزادی، استقلال و عدالت بودیم و این در حالی بود که فتوای های ایران، ارتش و تجار کلان عمدتاً با او مخالف بودند. علمای دریاری، بازار و تجار کلان چون پول نفت نبود که کالا وارد کنند با آن مخالف بودند، ولی چرا هیچ شورشی در ایران نشد؟ زیرا او باندنه مردم پیوند عمیق و صادقانه داشت.

رشد الهام یافته از قانون اساسی و گفتمان اصلاحات - که قانون اساسی هم بر حاکمیت مردم بر سر نوشت خود تأکید می کند و این را جزو تجزیه پذیر حاکمیت خدا می داند - در سیستان و بلوچستان نهادینه شده است. این مدنیت و

قانونگرایی با بدنه مردم پیوند خورده که مافوق هر نژاد و قومی است.

زمانی مرحوم امام خط مشی ای مطرح کرد و اسلام امریکایی را در برابر اسلام محمدی (ص) قرار داد. یکی از تحلیلگران در رادیو صدای امریکا سه شب روی این خط مشی تحلیل می کرد و می گفت امریکا صد سال است که به تضادهای لهجه ای، زبانی، نژادی، قومی و مرزی دامن زده و آیت الله خمینی کل منطقه را به اسلام امریکایی و اسلام محمدی تقسیم کرده است. توده فارس، بلوچ، عرب و کرد وقتی این را می بیند، طبیعی است که در برابر اسلام امریکایی، اسلام محمدی را انتخاب می کند. این تحلیلگر می گفت این طرح، مشکلات امریکارا زیاد کرده و بلای جان امریکا شده است. با آمدن آقای خاتمی چندین مشکل امنیتی ایران حل شد: نخست دادگاه میکونوس بود دیگری حمله به برج الخور بود که در واکنشی می خواستند به ایران حمله کنند. سفارتخانه های خارجی هم بسته شده بود... وقتی آقای خاتمی رای آورد متوجه شدند گرایش اهل سنت به مرکز از شیعیان بیشتر شده است. این موضوع را هر بدی مهمی است.

پی نوشت:

۱- اعتماد، ۲۰ آبان ۱۳۸۸.

۲- اعتماد، ۳۰ آبان ۱۳۸۸.

۳- ک: کیهان، ۹ آذر ۱۳۸۸، ... سردار شهبانی با بیان این که

سردار شوشتری با قصد تجدیدنظر در ساختار امنیتی منطقه، مسئولیت قرارگاه قدس را بر عهده گرفته بود گفت: به همین خاطر ایشان جلسات متعددی با سران عشایر و طوایف مختلف منطقه برقرار کرده و راهبرد امنیتی جدیدی را طراحی کرد که مرکز نقل این راهبرد سپردن

تدریجی مسئولیت به عشایر و مردمی بود که شایستگی و تعهد لازم را داشته اند. سردار شهبانی با بیان این که پیمان ناتو شده ای بین این اقدامات تروریستی و برخی جریان های داخل کشور وجود دارد افزود: مصالح نظام در این است که یک راهبرد جدید امنیتی بدون ریزش داخلی به وجود آید و به همین دلیل بود که سردار شوشتری با برخی سران طوایف ارتباط برقرار کرد و مشکلات آنها را بررسی و گام های اول را با موفقیت برداشت...

۴- ک: روزنامه اعتماد، ۱۸ آبان ۱۳۸۸؛ اسماعیل کوثری نائب رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی و یکی از فرماندهان سابق سپاه اعزام کرد سپاه پاسداران بر نامه ای در دست اجرا دارد تا طوایف سیستان و بلوچستان را مسلح کنند. کوثری در گفت و گو با مهر، بر نامه سپاه برای مسلح کردن طوایف جنوب شرقی کشور را تأیید کرده و گفته هدف از این کار، مشارکت آنها در تقای امنیت منطقه ای است. به گفته این نماینده مجلس، این بر نامه مشابه بر نامه موفقیت آمیز دیگری است که سال ها پیش در شمال غرب ایران در منطقه کردستان در قالب پیشمرگان کرد مسلمان به اجرا درآمد. به گفته کوثری مسلح کردن طایفه های مستقر در سیستان و بلوچستان از سوی نوری شوشتری، جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران دنبال می شد که روز ۲۶ مهر در اثر یک حمله انتحاری به همراه جمعی از فرماندهان سپاه در منطقه و گروهی از سران طوایف در سیستان و بلوچستان به شهادت رسید. این نماینده افزود مسلح کردن طوایف به صورت یک حرکت مردمی بود که آقای شوشتری آن را انجام داد تا خود مردم امنیت خود را برقرار کنند.

ششمنظر از دیوبندی، انتساب به مکتب دیوبند است. مکتب دیوبند در سال ۱۸۶۷ میلادی (۱۲۴۸ شمسی) با تأسیس مدرسه ای در محلی به نام «دیوبند» در نزدیکی «دهلی» یا پخت هند به وسیله قاسم نانائوی و «رشید احمد گنگو» بنیانگذاری شد. این مکتب مروج و مبلغ افکار و شاه ولی الله دهلوی، به شمار می رود. با گسترش و توسعه مدرسه دیوبند در دوران مدیریت «محمود الحسن» (۱۹۲۱-۱۸۵۰م) این مدرسه به مرکز مهم آموزش تملیم دینی و نشر افکار و شاه ولی الله

دهلوی، در سطح هند و بلکه جهان اسلام تبدیل شد. علما و روحانیون وابسته به این مدرسه همگام با دیگر مردم هند در جنبش ضد استعمار انگلیس برای کسب آزادی وارد شدند. در دهه چهل قرن گذشته یک گروه از علمای دیوبند به رهبری «شیر احمد عثمانی» با کناره گیری از جمعیت علمای هند از درخواست تشکیل پاکستان حمایت کردند. پس از تشکیل پاکستان مدارس دینی وابسته به مکتب دیوبند در مناطق سرحد و بلوچستان گسترش یافتند. بیشتر علمای اهل سنت بلوچستان در مدارس وابسته به مکتب دیوبند تعلیم دیده اند. علمای دیوبند در پیش از شصت سال گذشته چه در پاکستان که اکثریت داشته اند چه در هند و ایران که جزو اقلیت به شمار می آمده اند عمدتاً اصلاح عقاید، افکار و رفتار مذهبی بیرون و اجرای صحیح شریعت توسط مسلمانان را وجه همت خویش قرار داده اند و حتی در پاکستان که همواره به قدرت سیاسی نزدیک بوده اند، از خشونت و رزی به سبک و هابیت اجتناب ورزیده اند. اما گرایشی از درس خواندگان مدارس دیوبندی که هرگز از بین علمای طراز اول نبوده اند در دهه های اخیر در پاکستان با تشکیل گروه تندرو «سپاه صحابه» در سال ۱۹۸۵، و در افغانستان با تشکیل «طالبان» در سال ۱۹۹۴، راه و روش مستیزه جویانه ای برای رسیدن به همان اهداف پیشین در پیش گرفتند. ایشان با اقتباس مفهوم «جهاد» از سیره بنیانگذاران دیوبند که به مبارزه با انگلیسی ها و سیک ها که کافر نامیده می شدند، می پرداختند، به قتل و کشتار مسلمانان در پاکستان و افغانستان دست زدند که متفاوت از آنان می اندیشیدند و حاضر به پذیرش اوامرشان نمی شدند.

تأکید نظری بر نفی شرکت و رد بدعت و نفاذ شریعت در تعلیم مکتب دیوبند از یک سو و عملکرد خشن و افراطی سپاه صحابه و طالبان در سال های اخیر از دیگر سو سبب پدید آمدن برداشتی خاص و تکراری از مکتب دیوبند شده است و آن این که بسیاری به اشتباه مکتب دیوبند را مترادف با بنیادگرایی افراطی و خشونت طلب می پندارند. حال آن که بسیاری از علمای طراز اول دیوبند تا کنه بر فقه حنفی، خود در زمره جدی ترین و معتقدترین برداشتهای افراطی و رفتار غیر انسانی جریانه سپاه صحابه و طالبان هستند.

طالبان خوب و طالبان بد

مقاله ای توسط خانم فرزانه روستایی با عنوان فوق در ضمیمه روزنامه اعتماد شنبه ۱۳۸۸/۱۰/۱۲ درج شده و نشان می دهد که طی ۸ سالگی که از اشغال نظامی افغانستان می گذرد، عملیات نظامی امریکا موفقیت آمیز نبوده. امریکا اکنون سعی دارد روش تشبیه و تنبیه را در پیش گیرد تا طالبان خوب را از طالبان بدی که با القاعده ارتباط داشته و در کشورهای دیگر عملیاتی انجام می دهند، جدا کند. خانم فرزانه روستایی در این مقاله به نامه هایی از جانب ملا عمر اشاره می کند که حاوی تضمین هایی است که افغانستان طالبان خوب به هیچ وجه دخالتی در سایر کشورها نخواهد کرد. امریکا هم «استراتژی خروج» را نادرست می داند و هم تداوم عملیات نظامی بدین شکل را، به نظر می رسد اما راهبرد بیرون رفت را در این امر می داند که با اعمال فشارهای پرهزینه دیدگاه جدیدی را در طالبان پرورش دهد که منافع ملی افغانستان در وضعیتی نهفته است که حساب خود را از القاعده جدا کند. خواندن این مقاله را به علاقمندان به این مباحث توصیه می کنیم.

در ضمن در شماره های ۵۷ و ۵۸ چشم انداز ایران چهار گفت و گو با آقای محمدرضا کربلایی و خانم فرزانه روستایی داشته ایم که حاوی مطالب مهم راهبردی است.

برای خواندن متن کامل مقاله به سایت www.meisami.com مراجعه کنید.